

دیوان شمس

مولانا

کتاب پنجم

غزل ۱۴۵۹: تا عاشق آن یارم بی‌کارم و بر کارم

Ghazal 1459: Until I am in love with that beloved, I am without work and engaged in work,

To

غزل ۱۸۳۰: تا تو حریف من شدی ای مه دلستان من

Ghazal 1830: Until you became my companion, oh moon of my heart,

For Linden and Nova

Perhaps one day they will read this book

ديوان شمس

مولانا

كتاب پنجم

Divan Shams — Volume 5

Rumi

Translated by

Yahya Nazer

Ghazal 1459 to 1830, Letter Mim to Nun

Preface

Divan Shams is a collection of poems written by the Persian poet and Sufi mystic Mawlānā Jalāl-ad-Dīn Muhammad Balkhī, also known as Rumi. A compilation of lyric poems written in the Persian language, it contains 3,230 ghazals. While following the long tradition of Sufi poetry as well as the traditional metrical conventions of ghazals, the poems in the Divan showcase Rumi's unique, trance-like poetic style. Written in the aftermath of the disappearance of Rumi's beloved spiritual teacher, Shams-i Tabrizi, the Divan is dedicated to Shams and contains many verses praising him and lamenting his disappearance. Although not a didactic work, Divan still explores deep philosophical themes, particularly those of love and longing.

This is the fifth of nine volumes. It presents ghazals 1459 to 1830 of the Divan, the poems whose rhymes run from the letter Mim to the letter Nun: 372 poems in 3,833 couplets, each Persian couplet followed by its English translation, line by line. Volumes 1 to 4 hold ghazals 1 to 1458.

The object of this work is to translate all poems of the Divan Shams, line by line so that the young generation of Persians unable to read the original Farsi can read it and encourage them to learn Farsi.

دیوان شمس، مجموعه‌ای از شعرهایی است که توسط شاعر و متصوف پارسی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، که به نام رومی هم شناخته می‌شود، نوشته شده است. این مجموعه شامل ۳۲۳۰ غزل است و شعرهای آن به زبان فارسی نوشته شده‌اند. در حالی که در ردیف طولانی از شعرهای صوفی و با رعایت قواعد سنتی غزل، شعرهای دیوان، سبک شعری ویژه و ترنس‌بندی رومی را نشان می‌دهند. این اثر پس از ناپدید شدن معلم روحانی محبوب رومی، شمس تبریزی، نگارش یافته و به شمس اختصاص یافته است و شامل بسیاری از بیت‌ها و مصائب درباره تعریف و تأسف درباره ناپدید شدن او است. هر چند دیوان به عنوان یک اثر آموزشی تلقی نمی‌شود، اما همچنان به بررسی مباحث فلسفی عمیق، به ویژه مباحث عشق و هوس، می‌پردازد.

این کتاب، جلد پنجم از نه جلد است و غزل‌های ۱۴۵۹ تا ۱۸۳۰ دیوان را در بر می‌گیرد؛ غزل‌هایی که قافیه آن‌ها از حرف «م» تا حرف «ن» است: ۳۷۲ غزل در ۳۸۳۳ بیت، هر بیت فارسی و در پی آن ترجمه انگلیسی همان بیت. جلد‌های یکم تا چهارم غزل‌های ۱ تا ۱۴۵۸ را در بر دارند.

هدف این کار، ترجمه تمامی شعرهای رومی به شیوه خط به خط است (متن فارسی و در کنار آن همان خط به انگلیسی)

که نسل جوان ایرانی نمی توانند شعرهای فارسی اصیل را بخواند، بتواند آن را بخوانند و کم کم تشویق به یاد گرفتن زبان فارسی را بشوند.

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست

بگشای لب که قند فراوانم آرزوست

Reveal your face, for my desire is a garden and a flower bed.

Open your lips, for my wish is abundant sweetness.

Contents

Letter Mim - حرف م	22
غزل ۱۴۵۹: تا عاشق آن یارم بی‌کارم و بر کارم	22
غزل ۱۴۶۰: بشکسته سر خلقی سر بسته که رنجورم	23
غزل ۱۴۶۱: پایی به میان درنه تا عیش ز سر گیرم	24
غزل ۱۴۶۲: صورتگر نقاشم هر لحظه بتی سازم	25
غزل ۱۴۶۳: شاگرد تو می باشم گر کودن و کژپوزم	26
غزل ۱۴۶۴: سر برمزن از هستی تا راه نگردد گم	27
غزل ۱۴۶۵: ای کرده تو مهمانم در پیش درآ جانم	28
غزل ۱۴۶۶: در عشق سلیمانی من همدم مرغانم	29
غزل ۱۴۶۷: این شکل که من دارم ای خواجه که را مانم	30
غزل ۱۴۶۸: امروز خوشم با تو جان تو و فردا هم	31
غزل ۱۴۶۹: بیخود شده‌ام لیکن بیخودتر از این خواهم	32
غزل ۱۴۷۰: جانم به فدا بادا آن را که نمی‌گویم	33
غزل ۱۴۷۱: مخمورم پرخواره اندازه نمی‌دانم	33
غزل ۱۴۷۲: دگر بار دگر بار ز زنجیر بجستم	34
غزل ۱۴۷۳: بیایید بیایید به گلزار بگردیم	35
غزل ۱۴۷۴: حکیمیم طبیبیم ز بغداد رسیدیم	36
غزل ۱۴۷۵: بجوشید بجوشید که ما اهل شعاریم	37
غزل ۱۴۷۶: طبیبیم حکیمیم طبیبان قدیمیم	38
غزل ۱۴۷۷: از اول امروز چو آشفته و مستیم	39
غزل ۱۴۷۸: المنه لله که ز پیکار رهیدیم	40
غزل ۱۴۷۹: آن خانه که صد بار در او مایده خوردیم	42
غزل ۱۴۸۰: خیزید مخسپید که نزدیک رسیدیم	43

..... 45	غزل ۱۴۸۱: ما آتش عشقیم که در موم رسیدیم
..... 46	غزل ۱۴۸۲: چون در عدم آیم و سر از یار برآیم
..... 46	غزل ۱۴۸۳: امروز مها خویش ز بیگانه ندانیم
..... 47	غزل ۱۴۸۴: بشکن قدح باده که امروز چنانیم
..... 49	غزل ۱۴۸۵: صبح است و صبح است بر این بام برآیم
..... 50	غزل ۱۴۸۶: چون آینه رازنما باشد جانم
..... 51	غزل ۱۴۸۷: امروز چنانم که خر از بار ندانم
..... 52	غزل ۱۴۸۸: ای خواجه بفرما به کی مانم به کی مانم
..... 52	غزل ۱۴۸۹: ساقی ز پی عشق روان است روانم
..... 54	غزل ۱۴۹۰: از شهر تو رفتیم تو را سیر ندیدیم
..... 55	غزل ۱۴۹۱: خلقان همه نیکند جز این تن که گزیدیم
..... 56	غزل ۱۴۹۲: بار دگر از راه سوی چاه رسیدیم
..... 57	غزل ۱۴۹۳: ما عاشق و سرگشته و شیدای دمشقیم
..... 58	غزل ۱۴۹۴: افتادم افتادم در آبی افتادم
..... 59	غزل ۱۴۹۵: اگر تو نیستی در عاشقی خام
..... 60	غزل ۱۴۹۶: چه دیدم خواب شب کامروز مستم
..... 61	غزل ۱۴۹۷: به جان جمله مستان که مستم
..... 63	غزل ۱۴۹۸: بیا کز غیر تو بیزار گشتم
..... 64	غزل ۱۴۹۹: بیا کز عشق تو دیوانه گشتم
..... 65	غزل ۱۵۰۰: چنان مست است از آن دم جان آدم
..... 66	غزل ۱۵۰۱: منم فتنه هزاران فتنه زادم
..... 67	غزل ۱۵۰۲: ز زندان خلق را آزاد کردم
..... 68	غزل ۱۵۰۳: غلامم خواجه را آزاد کردم
..... 70	غزل ۱۵۰۴: حسودان را ز غم آزاد کردم
..... 70	غزل ۱۵۰۵: یکی مطرب همی‌خواهم در این دم

..... 72	غزل ۱۵۰۶: همیشه من چنین مجنون نبودم
..... 72	غزل ۱۵۰۷: ایا یاری که در تو ناپدیدم
..... 73	غزل ۱۵۰۸: سفر کردم به هر شهری دویدم
..... 74	غزل ۱۵۰۹: سفر کردم به هر شهری دویدم
..... 76	غزل ۱۵۱۰: اگر عشقت به جای جان ندارم
..... 76	غزل ۱۵۱۱: بیا ای آنک بردی تو قرارم
..... 77	غزل ۱۵۱۲: گهی در گیرم و گه بام گیرم
..... 79	غزل ۱۵۱۳: اگر سرمست اگر مخمور باشم
..... 80	غزل ۱۵۱۴: خداوندا مده آن یار را غم
..... 81	غزل ۱۵۱۵: چه نزدیک است جان تو به جانم
..... 83	غزل ۱۵۱۶: چه نزدیک است جان تو به جانم
..... 84	غزل ۱۵۱۷: مرا گویی که رایی من چه دانم
..... 85	غزل ۱۵۱۸: من آن ماهم که اندر لامکانم
..... 86	غزل ۱۵۱۹: بیا کامروز بیرون از جهانم
..... 87	غزل ۱۵۲۰: مرا پرسى که چونى بین که چونم
..... 89	غزل ۱۵۲۱: من از عالم تو را تنها گزینم
..... 90	غزل ۱۵۲۲: ورا خواهم دگر یاری نخواهم
..... 91	غزل ۱۵۲۳: نه آن شیرم که با دشمن برآیم
..... 92	غزل ۱۵۲۴: چو آب آهسته زیر که درآیم
..... 93	غزل ۱۵۲۵: ز قند یار تا شاخی نخایم
..... 94	غزل ۱۵۲۶: از آن باده ندانم چون فنایم
..... 95	غزل ۱۵۲۷: بیا کامروز گرد یار گردیم
..... 96	غزل ۱۵۲۸: به پیش باد تو ما همچو گردیم
..... 97	غزل ۱۵۲۹: شب دوشینه ما بیدار بودیم
..... 98	غزل ۱۵۳۰: من و تو دوش شب بیدار بودیم

99	 غزل ۱۵۳۱: بیا کامروز شه را ما شکاریم
100	 غزل ۱۵۳۲: بیا تا عاشقی از سر بگیریم
101	 غزل ۱۵۳۳: بیا امروز ما مهمان میریم
102	 غزل ۱۵۳۴: بیا ما چند کس با هم بسازیم
103	 غزل ۱۵۳۵: بیا تا قدر یکدیگر بدانیم
104	 غزل ۱۵۳۶: میان ما درآ ما عاشقانیم
105	 غزل ۱۵۳۷: چرا شاید چو ما شه زادگانیم
106	 غزل ۱۵۳۸: بر آن بودم که فرهنگی بجویم
107	 غزل ۱۵۳۹: مگردان روی خود ای دیده رویم
108	 غزل ۱۵۴۰: بیا با هم سخن از جان بگوئیم
109	 غزل ۱۵۴۱: مرا خواندی ز در تو خستی از بام
110	 غزل ۱۵۴۲: چنان مستم چنان مستم من این دم
111	 غزل ۱۵۴۳: کجایی ساقیا درده مدامم
111	 غزل ۱۵۴۴: مرا گویی چه سانی من چه دانم
113	 غزل ۱۵۴۵: شراب شیره انگور خواهم
114	 غزل ۱۵۴۶: رفتم تصدیع از جهان بردم
116	 غزل ۱۵۴۷: من با تو حدیث بی‌زبان گویم
116	 غزل ۱۵۴۸: روی تو چو نوبهار دیدم
118	 غزل ۱۵۴۹: زنهار مرا مگو که پیرم
119	 غزل ۱۵۵۰: گر از غم عشق عار داریم
120	 غزل ۱۵۵۱: از اصل چو حورزاد باشیم
121	 غزل ۱۵۵۲: ما آفت جان عاشقانیم
123	 غزل ۱۵۵۳: ما صحبت همدگر گزینیم
124	 غزل ۱۵۵۴: چون ذره به رقص اندرآئیم
126	 غزل ۱۵۵۵: جز جانب دل به دل نیاییم

..... غزل ۱۵۵۶: ای برده نماز من ز هنگام	127
..... غزل ۱۵۵۷: یا رب توبه چرا شکستم	127
..... غزل ۱۵۵۸: دانی کامروز از چه زردم	128
..... غزل ۱۵۵۹: من دوش به تازه عهد کردم	129
..... غزل ۱۵۶۰: تا عشق تو سوخت همچو عودم	130
..... غزل ۱۵۶۱: تا چهره آن یگانه دیدم	132
..... غزل ۱۵۶۲: گر ناز تو را به گفت نارم	134
..... غزل ۱۵۶۳: من اشتر مست شهریارم	135
..... غزل ۱۵۶۴: روزی که گذر کنی به گورم	135
..... غزل ۱۵۶۵: ای دشمن روزه و نمازم	137
..... غزل ۱۵۶۶: تا با تو قرین شده‌ست جانم	138
..... غزل ۱۵۶۷: امروز مرا چه شد چه دانم	139
..... غزل ۱۵۶۸: ای جان لطیف و ای جهانم	140
..... غزل ۱۵۶۹: ناآمده سیل تر شدستیم	141
..... غزل ۱۵۷۰: آن عشرت نو که برگرفتیم	142
..... غزل ۱۵۷۱: در عشق قدیم سال خوردیم	143
..... غزل ۱۵۷۲: گر گمشدگان روزگاریم	143
..... غزل ۱۵۷۳: ما عاشق و بی‌دل و فقیریم	144
..... غزل ۱۵۷۴: نی سیم و نه زر نه مال خواهیم	145
..... غزل ۱۵۷۵: ما شاخ گلیم نی گیاهیم	146
..... غزل ۱۵۷۶: ما زنده به نور کبریا بایم	147
..... غزل ۱۵۷۷: امروز نیم ملول شادم	148
..... غزل ۱۵۷۸: من جز احد صمد نخواهم	149
..... غزل ۱۵۷۹: ما آب دریم ما چه دانیم	150
..... غزل ۱۵۸۰: تا دلبر خویش را نبینیم	152

..... 153	غزل ۱۵۸۱: گر به خوبی می بلافد لا نسلم لا نسلم
..... 154	غزل ۱۵۸۲: هرچ گویی از بهانه لا نسلم لا نسلم
..... 155	غزل ۱۵۸۳: می خرامد جان مجلس سوی مجلس گام گام
..... 156	غزل ۱۵۸۴: هر که گوید کان چراغ دیده‌ها را دیده‌ام
..... 157	غزل ۱۵۸۵: ای جهان آب و گل تا من تو را بشناختم
..... 158	غزل ۱۵۸۶: خویش را چون خار دیدم سوی گل بگریختم
..... 159	غزل ۱۵۸۷: عشوه دادستی که من در بی‌وفایی نیستم
..... 160	غزل ۱۵۸۸: من سر خم را بیستم باز شد پهلوی خم
..... 161	غزل ۱۵۸۹: چشم بگشا جان نگر کش سوی جانان می برم
..... 162	غزل ۱۵۹۰: چون ز صورت برتر آمد آفتاب و اخترم
..... 163	غزل ۱۵۹۱: وقت آن آمد که من سوگندها را بشکنم
..... 163	غزل ۱۵۹۲: نی تو گفתי از جفای آن جفاگر نشکنم
..... 164	غزل ۱۵۹۳: روی نیکت بد کند من نیک را بر بد نهم
..... 165	غزل ۱۵۹۴: ایها العشاق آتش گشته چون استاره‌ایم
..... 166	غزل ۱۵۹۵: سر قدم کردیم و آخر سوی جیحون تاختیم
..... 167	غزل ۱۵۹۶: چون همه یاران ما رفتند و تنها ماندیم
..... 168	غزل ۱۵۹۷: این چه کژطبعی بود که صد هزاران غم خوریم
..... 169	غزل ۱۵۹۸: ای خوشا روزا که ما معشوق را مهمان کنیم
..... 170	غزل ۱۵۹۹: چون بدیدم صبح رویت در زمان برخیزم
..... 171	غزل ۱۶۰۰: از شهنشه شمس دین من ساغری را یافتم
..... 173	غزل ۱۶۰۱: بار دیگر از دل و از عقل و جان برخاستیم
..... 174	غزل ۱۶۰۲: می بسازد جان و دل را بس عجایب کان صیام
..... 177	غزل ۱۶۰۳: چونک در باغت به زیر سایه طوبیستم
..... 178	غزل ۱۶۰۴: بده آن باده دوشین که من از نوش تو مستم
..... 179	غزل ۱۶۰۵: بزن آن پرده نوشین که من از نوش تو مستم

180	 غزل ۱۶۰۶: هله دوش ت یله کردم شب دوش ت یله کردم
181	 غزل ۱۶۰۷: ز فلک قوت بگیریم دهن از لوت ببندم
183	 غزل ۱۶۰۸: چه کس ام من؟ چه کس ام من؟ که بسی وسوسه مند ام
184	 غزل ۱۶۰۹: چو یکی ساغر مردی ز خم یار برآرم
185	 غزل ۱۶۱۰: منم آن عاشق عشقت که جز این کار ندارم
187	 غزل ۱۶۱۱: مکن ای دوست غریبم سر سودای تو دارم
188	 غزل ۱۶۱۲: منم آن کس که نبینم بزمن فاخته گیرم
189	 غزل ۱۶۱۳: به خدا کز غم عشقت نگریزم نگریزم
191	 غزل ۱۶۱۴: بز آن پرده دوشین که من امروز خموشم
191	 غزل ۱۶۱۵: من اگر دست زنانم نه من از دست زنانم
193	 غزل ۱۶۱۶: ز یکی پسته دهانی صنمی بسته دهانم
194	 غزل ۱۶۱۷: بت بی نقش و نگارم جز تو یار ندارم
194	 غزل ۱۶۱۸: علم عشق برآمد برهانم ز زحیرم
195	 غزل ۱۶۱۹: تو گواه باش خواجه که ز توبه توبه کردم
196	 غزل ۱۶۲۰: هوسی است در سر من که سر بشر ندارم
197	 غزل ۱۶۲۱: چو غلام آفتابم هم از آفتاب گویم
199	 غزل ۱۶۲۲: تو ز من ملول گشتی که من از تو ناشتابم
200	 غزل ۱۶۲۳: هذیان که گفت دشمن به درون دل شنیدم
202	 غزل ۱۶۲۴: خبری اگر شنیدی ز جمال و حسن یارم
203	 غزل ۱۶۲۵: دو هزار عهد کردم که سر جنون نخارم
204	 غزل ۱۶۲۶: فلکا بگو که تا کی گله های یار گویم
205	 غزل ۱۶۲۷: نظری به کار من کن که ز دست رفت کارم
206	 غزل ۱۶۲۸: دیده از خلق بیستم چو جمالش دیدم
207	 غزل ۱۶۲۹: دل چه خورده ست عجب دوش که من مخمورم
209	 غزل ۱۶۳۰: گر مرا خار زند آن گل خندان بکشم

210	 غزل ۱۶۳۱: در فروبند که ما عاشق این می‌کده‌ایم
211	 غزل ۱۶۳۲: هله رفتیم و گرانی ز جمالت بردیم
212	 غزل ۱۶۳۳: در فروبند که ما عاشق این انجمنیم
213	 غزل ۱۶۳۴: عقل گوید که من او را به زبان بفریم
215	 غزل ۱۶۳۵: دم به دم از ره دل پیک خیالش رسدم
216	 غزل ۱۶۳۶: از بت باخبر من خبری می رسدم
216	 غزل ۱۶۳۷: منم آن دزد که شب نقب زدم ببریدم
218	 غزل ۱۶۳۸: مادرم بخت بده است و پدرم جود و کرم
219	 غزل ۱۶۳۹: ای خوشا روز که پیش چو تو سلطان میرم
220	 غزل ۱۶۴۰: گر تو خواهی که تو را بی‌کس و تنها نکنم
221	 غزل ۱۶۴۱: من چو در گور درون خفته همی‌فرسایم
222	 غزل ۱۶۴۲: ساقیا ما ز ثریا به زمین افتادیم
223	 غزل ۱۶۴۳: چند خسیم صبح است صلا برخیزیم
225	 غزل ۱۶۴۴: جز ز فتان دو چشمت ز کی مفتون باشیم
227	 غزل ۱۶۴۵: گر تو مستی بر ما آی که ما مستانیم
228	 غزل ۱۶۴۶: روز آن است که ما خویش بر آن یار زنیم
229	 غزل ۱۶۴۷: روز شادی است بیا تا همگان یار شویم
230	 غزل ۱۶۴۸: ساقیا عربده کردیم که در جنگ شویم
231	 غزل ۱۶۴۹: وقت آن شد که به زنجیر تو دیوانه شویم
232	 غزل ۱۶۵۰: خوش بنوشم تو اگر زهر نهی در جامم
234	 غزل ۱۶۵۱: ما سر و پنجه و قوت نه از این جان داریم
235	 غزل ۱۶۵۲: ای دریغا که شب آمد همه از هم ببریم
237	 غزل ۱۶۵۳: من از این خانه پرنور به در می‌نروم
239	 غزل ۱۶۵۴: تا که ما از نظر و خوبی تو باخبریم
239	 غزل ۱۶۵۵: دوش می‌گفت جانم کی سپهر معظم

..... غزل ۱۶۵۶: هم به درد این درد را درمان کنم	241
..... غزل ۱۶۵۷: می رسد بوی جگر از دو لبم	242
..... غزل ۱۶۵۸: عاشقم از عاشقان نگریختم	243
..... غزل ۱۶۵۹: دست من گیر ای پسر خوش نیستم	244
..... غزل ۱۶۶۰: ای گزیده یار چونت یافتم	245
..... غزل ۱۶۶۱: سالکان راه را محرم شدم	246
..... غزل ۱۶۶۲: بوی آن خوب ختن می آیدم	247
..... غزل ۱۶۶۳: نو به نو هر روز باری می کشم	249
..... غزل ۱۶۶۴: می شناسد پرده جان آن صنم	250
..... غزل ۱۶۶۵: عاشقی بر من پریشانست کنم	251
..... غزل ۱۶۶۶: گفته‌ای من یار دیگر می کنم	253
..... غزل ۱۶۶۷: من ز وصلت چون به هجران می روم	254
..... غزل ۱۶۶۸: من به سوی باغ و گلشن می روم	255
..... غزل ۱۶۶۹: آتشی نو در وجود اندرزدیم	256
..... غزل ۱۶۷۰: ما به خرمنگاه جان بازآمدیم	257
..... غزل ۱۶۷۱: گر دم از شادی وگر از غم زنیم	258
..... غزل ۱۶۷۲: روز باران است و ما جو می کنیم	259
..... غزل ۱۶۷۳: امشب ای دلدار مهمان تویمیم	260
..... غزل ۱۶۷۴: ما ز بالاییم و بالا می رویم	262
..... غزل ۱۶۷۵: دوش عشق شمس دین می باختیم	263
..... غزل ۱۶۷۶: عاقبت ای جان فزا نشکیفتم	264
..... غزل ۱۶۷۷: یک دمی خوش چو گلستان کندم	265
..... غزل ۱۶۷۸: من اگر نالم اگر عذر آرم	266
..... غزل ۱۶۷۹: من اگر مستم اگر هشیارم	267
..... غزل ۱۶۸۰: من اگر پرغم اگر شادانم	269

..... غزل ۱۶۸۱: من از این خانه به در می نروم	270
..... غزل ۱۶۸۲: من اگر پرغم اگر خندانم	271
..... غزل ۱۶۸۳: من که حیران ز ملاقات توام	272
..... غزل ۱۶۸۴: من از این خانه به در می نروم	273
..... غزل ۱۶۸۵: ای مطرب این غزل گو کی یار توبه کردم	275
..... غزل ۱۶۸۶: گفتم که عهد بستم وز عهد بد برستم	276
..... غزل ۱۶۸۷: گر جان منکرانت شد خصم جان مستم	277
..... غزل ۱۶۸۸: رفتم ز دست خود من در بیخودی فتادم	278
..... غزل ۱۶۸۹: صد بار مردم ای جان وین را بیازمودم	279
..... غزل ۱۶۹۰: اندر دو کون جانا بی‌تو طرب ندیدم	280
..... غزل ۱۶۹۱: خواهم که کفک خونین از دیگ جان برآرم	281
..... غزل ۱۶۹۲: یا رب چه یار دارم شیرین شکار دارم	282
..... غزل ۱۶۹۳: من پاکباز عشقم تخم غرض نکارم	284
..... غزل ۱۶۹۴: بازآمدم خرامان تا پیش تو بمیرم	285
..... غزل ۱۶۹۵: پیش چنین جمال جان بخش چون نمیرم	286
..... غزل ۱۶۹۶: ای چرخ عیب جویم وی سقف پرستیزم	287
..... غزل ۱۶۹۷: آری ستیزه می کن تا من همی‌ستیزم	288
..... غزل ۱۶۹۸: ای توبه‌ام شکسته از تو کجا گریزم	289
..... غزل ۱۶۹۹: دل را ز من بپوشی یعنی که من ندانم	290
..... غزل ۱۷۰۰: عالم گرفت نورم بنگر به چشم‌هایم	291
..... غزل ۱۷۰۱: آوازه جمالت از جان خود شنیدیم	292
..... غزل ۱۷۰۲: درده شراب یک سان تا جمله جمع باشیم	292
..... غزل ۱۷۰۳: من آن شب سیاهم کز ماه خشم کردم	293
..... غزل ۱۷۰۴: اشکم دهل شده‌ست از این جام دم به دم	294
..... غزل ۱۷۰۵: از ما مشو ملول که ما سخت شاهدیم	296

297	 غزل ۱۷۰۶: برخیز تا شراب به رطل و سبو خوریم
299	 غزل ۱۷۰۷: چیزی مگو که گنج نهانی خریده‌ام
300	 غزل ۱۷۰۸: ای گوش من گرفته تویی چشم روشنم
301	 غزل ۱۷۰۹: ما قحطیان تشنه و بسیارخواره‌ایم
303	 غزل ۱۷۱۰: با روی تو ز سبزه و گلزار فارغیم
304	 غزل ۱۷۱۱: بگشای چشم خود که از آن چشم روشنیم
305	 غزل ۱۷۱۲: ما در جهان موافقت کس نمی‌کنیم
306	 غزل ۱۷۱۳: خیزید عاشقان که سوی آسمان رویم
308	 غزل ۱۷۱۴: چند روی بی‌خبر آخر بنگر به بام
309	 غزل ۱۷۱۵: هر کی بمیرد شود دشمن او دوستکام
310	 غزل ۱۷۱۶: امشب جان را ببر از تن چاکر تمام
311	 غزل ۱۷۱۷: لولیکان تو بیم در بگشا ای صنم
312	 غزل ۱۷۱۸: ای تو ترش کرده رو تا که بترسانیم
313	 غزل ۱۷۱۹: بیشتر آ می لبا تا همه شیدا شویم
314	 غزل ۱۷۲۰: بار دگر ذره وار رقص کنان آمدم
315	 غزل ۱۷۲۱: خوش سوی ما آدمی ز آنج که ما هم خوشیم
316	 غزل ۱۷۲۲: بدار دست ز ریشم که باده‌ای خوردم
317	 غزل ۱۷۲۳: نیم ز کار تو فارغ همیشه در کارم
319	 غزل ۱۷۲۴: همه جمال تو بینم چو چشم باز کنم
320	 غزل ۱۷۲۵: نگفتمت مرو آن جا که آشنات منم
321	 غزل ۱۷۲۶: بیار باده که دیر است در خمار توام
323	 غزل ۱۷۲۷: به غم فرونروم باز سوی یار روم
325	 غزل ۱۷۲۸: مرا اگر تو نخواهی منت به جان خواهم
326	 غزل ۱۷۲۹: اگر چه شرط نهادیم و امتحان کردیم
328	 غزل ۱۷۳۰: چه روز باشد کاین جسم و رسم بنوردم

329	غزل ۱۷۳۱: اگر زمین و فلک را پر از سلام کنیم
331	غزل ۱۷۳۲: به حق آنک بخواندی مرا ز گوشه بام
332	غزل ۱۷۳۳: به جان عشق که از بهر عشق دانه و دام
333	غزل ۱۷۳۴: سماع چیست ز پنهانیان دل پیغام
335	غزل ۱۷۳۵: به گوش من برسانید هجر تلخ پیام
336	غزل ۱۷۳۶: به گرد تو چو نگرדם به گرد خود گردم
337	غزل ۱۷۳۷: بیار باده که اندر خمار خمارم
339	غزل ۱۷۳۸: به گوشه‌ای بروم گوش آن قدح گیرم
340	غزل ۱۷۳۹: زهی حلاوت پنهان در این خلای شکم
341	غزل ۱۷۴۰: خوشی خوشی تو ولی من هزار چندانم
343	غزل ۱۷۴۱: به کوی عشق تو من نامدم که بازروم
343	غزل ۱۷۴۲: ببسته است پری نهانی پایم
345	غزل ۱۷۴۳: اگر چه ما نه خروس و نه ماکیان داریم
346	غزل ۱۷۴۴: بیار مطرب بر ما کریم باش کریم
347	غزل ۱۷۴۵: فضول گشته‌ام امروز جنگ می‌جویم
348	غزل ۱۷۴۶: بر آن شده‌ست دلم کآتشی بگیرانم
349	غزل ۱۷۴۷: اگر به عقل و کفایت پی جنون باشم
350	غزل ۱۷۴۸: می‌گریزد از ما و ما قوامش داریم
351	غزل ۱۷۴۹: گه چرخ زنان همچون فلکم
352	غزل ۱۷۵۰: تلخی نکند شیرین ذقنم
353	غزل ۱۷۵۱: تشنه خویش کن مده آبم
355	غزل ۱۷۵۲: کون خر را نظام دین گفتم
356	غزل ۱۷۵۳: آمدم باز تا چنان گردم
357	غزل ۱۷۵۴: آتشی از تو در دهان دارم
358	غزل ۱۷۵۵: در طریقت دو صد کمین دارم

..... غزل ۱۷۵۶: تا به جان مست عشق آن یارم	359
..... غزل ۱۷۵۷: همتم شد بلند و تدبیرم	360
..... غزل ۱۷۵۸: در وصالت چه را بیاموزم	361
..... غزل ۱۷۵۹: اه چه بی‌رنگ و بی‌نشان که منم	363
..... غزل ۱۷۶۰: به خدایی که در ازل بوده‌ست	364
..... غزل ۱۷۶۱: ما همه از الست همدستیم	365
..... غزل ۱۷۶۲: آمدستیم تا چنان گردیم	366
..... غزل ۱۷۶۳: ما که باده ز دست یار خوریم	367
..... غزل ۱۷۶۴: ناله بلبل بهار کنیم	368
..... غزل ۱۷۶۵: عاشق روی جان فزای تویم	369
..... غزل ۱۷۶۶: خیز تا فتنه‌ای برانگیزیم	370
..... غزل ۱۷۶۷: تو چه دانی که ما چه مرغانیم	371
..... غزل ۱۷۶۸: چند قبا بر قد دل دوختم	372
..... غزل ۱۷۶۹: ای دل صافی دم ثابت قدم	373
..... غزل ۱۷۷۰: آمد سرمست سحر دلبرم	375
..... غزل ۱۷۷۱: شد ز غمت خانه سودا دلم	376
..... غزل ۱۷۷۲: چند گهی فاتحه خوانت کنم	377
..... غزل ۱۷۷۳: بار دگر جانب یار آمدم	378
..... غزل ۱۷۷۴: ما به تماشای تو بازآمدم	379
..... غزل ۱۷۷۵: گر تو کنی روی ترش زحمت از این جا ببرم	380
..... غزل ۱۷۷۶: منم آن بنده مخلص که از آن روز که زادم	381
..... غزل ۱۷۷۷: انا فتحنا بابکم لا تهجروا اصحابکم	384
..... غزل ۱۷۷۸: رحمت انا من بینکم غبت کذا من عینکم	385
..... غزل ۱۷۷۹: اتیناکم اتیناکم فحیونا نحییکم	386
..... غزل ۱۷۸۰: اقبل الساقی علینا حاملا کاس المدام	386

387	 غزل ۱۷۸۱: قد رجعنا قد رجعنا جائيا من طورکم
388	 غزل ۱۷۸۲: ظننتم ایا عذال ان قد عدلتم
388	 غزل ۱۷۸۳: فان وفق الله الکريم وصالکم
389	 غزل ۱۷۸۴: علی اهل نجد الثنا و سلام
391	 Letter Nun - حرف ن
391	 غزل ۱۷۸۵: بیا بیا دلدار من دلدار من
392	 غزل ۱۷۸۶: دزدیده چون جان می روی اندر میان جان من
394	 غزل ۱۷۸۷: گر آخر آمد عشق تو گردد ز اولها فزون
395	 غزل ۱۷۸۸: تا کی گریزی از اجل در ارغوان و ارغنون
397	 غزل ۱۷۸۹: ای عاشقان ای عاشقان هنگام کوچ است از جهان
399	 غزل ۱۷۹۰: دلدار من در باغ دی می گشت و می گفت ای چمن
401	 غزل ۱۷۹۱: بویی همی آید مرا مانا که باشد یار من
405	 غزل ۱۷۹۲: این کیست این این کیست این این یوسف ثانی است این
407	 غزل ۱۷۹۳: این کیست این این کیست این هذا جنون العشاقین
409	 غزل ۱۷۹۴: ای باغبان ای باغبان آمد خزان آمد خزان
412	 غزل ۱۷۹۵: هین دف بزن هین کف بزن کاقبال خواهی یافتن
413	 غزل ۱۷۹۶: دلدار من در باغ دی می گشت و می گفت ای چمن
414	 غزل ۱۷۹۷: ای دل شکایتها مکن تا نشنود دلدار من
415	 غزل ۱۷۹۸: ای یار من ای یار من ای یار بی‌زنهار من
416	 غزل ۱۷۹۹: در غیب پر این سو میپر ای طایر چالاک من
418	 غزل ۱۸۰۰: هذا رشاد الکافرین هذا جزاء الصابرین
419	 غزل ۱۸۰۱: آن شاخ خشک است و سیه‌هان ای صبا بر وی مزین
420	 غزل ۱۸۰۲: چندان بگردم گرد دل کز گردش بسیار من
422	 غزل ۱۸۰۳: بخت نگار و چشم من هر دو نخسبد در زمن
422	 غزل ۱۸۰۴: با آن سبک روحی گل وان لطف شه برگ سمن

..... غزل ۱۸۰۵: پوشیده چون جان می روی اندر میان جان من	423
..... غزل ۱۸۰۶: آن سو مرو این سو بیا ای گلبن خندان من	425
..... غزل ۱۸۰۷: ای بس که از آواز دش وامانده‌ام زین راه من	427
..... غزل ۱۸۰۸: با آنک از پیوستگی من عشق گشتم عشق من	427
..... غزل ۱۸۰۹: بر گرد گل می گشت دی نقش خیال یار من	429
..... غزل ۱۸۱۰: من دزد دیدم کو برد مال و متاع مردمان	430
..... غزل ۱۸۱۱: خوش می گریزی هر طرف از حلقه ما نی مکن	432
..... غزل ۱۸۱۲: ای نور افلاک و زمین چشم و چراغ غیب بین	432
..... غزل ۱۸۱۳: کو خر من کو خر من پार بمرد آن خر من	433
..... غزل ۱۸۱۴: عشق تو آورد قدح پر ز بلای دل من	434
..... غزل ۱۸۱۵: من خوشم از گفت خسان وز لب و لنج ترشان	435
..... غزل ۱۸۱۶: آینه‌ای بزدایم از جهت منظر من	436
..... غزل ۱۸۱۷: قصد جفاها نکنی ور بکنی با دل من	437
..... غزل ۱۸۱۸: قصد جفاها نکنی ور بکنی با دل من	438
..... غزل ۱۸۱۹: کافرم ار در دو جهان عشق بود خوشتر از این	439
..... غزل ۱۸۲۰: هی چه گریزی چندین یک نفس این جا بنشین	439
..... غزل ۱۸۲۱: آب حیات عشق را در رگ ما روانه کن	441
..... غزل ۱۸۲۲: ای شده از جفای تو جانب چرخ دود من	442
..... غزل ۱۸۲۳: سیر نمی‌شوم ز تو نیست جز این گناه من	443
..... غزل ۱۸۲۴: سیر نمی‌شوم ز تو ای مه جان فزای من	445
..... غزل ۱۸۲۵: من طربم طرب منم زهره زند نوای من	446
..... غزل ۱۸۲۶: هر کی ز حور پرسدت رخ بنما که همچنین	448
..... غزل ۱۸۲۷: دوش چه خورده‌ای دلا راست بگو نهان مکن	450
..... غزل ۱۸۲۸: باز نگار می کشد چون شتران مهار من	451
..... غزل ۱۸۲۹: گفتم دوش عشق را ای تو قرین و یار من	453

Letter Mim - حرف م

غزل ۱۴۵۹: تا عاشق آن یارم بی‌کارم و بر کارم

Ghazal 1459: Until I am in love with that beloved, I am without work and engaged in work,

تا عاشق آن یارم بی‌کارم و بر کارم
سرگشته و پابرجا مانده پرگارم

Until I am in love with that beloved, I am without work and engaged in work,
I am restless and remain like a bird in flight.

مانده مریخی با ماه و فلک خشمم
وز چرخ کله زرین در ننگم و در عارم

Like Mars, I am angry with the moon and the sky,
And from the golden sphere, I am ashamed and disgraced.

گر خویش منی یارا می بین که چه بی‌خویشم
ز اسرار چه می پرسی چون شهره و اظهارم

If you consider me as myself, my beloved, see how I am without myself,
Why do you ask about secrets when I am famous and outspoken?

جز خون دل عاشق آن شیر نیاشامد
من زاده آن شیرم دلجویم و خون خوارم

Only the blood of the lover of that lion can quench my thirst,
I am born of that lion, seeking hearts and blood.

رنجورم و می دانی هم فاتحه می خوانی
ای دوست نمی‌بینی کز فاتحه بیمارم

I am sick, and you know it, yet you recite the Fatiha,
Oh friend, can't you see that I am ill from the Fatiha?

حلاج اشارت گو از خلق به دار آمد
وز تندی اسرارم حلاج زند دارم

Halaj pointed to the people and came to the gallows,
And because of the intensity of my secrets, I keep Halaj alive.

اقرار مکن خواجه من با تو نمی‌گویم
من مرده نمی‌شویم من خاره نمی‌خارم

Don't confess, my lord, I won't tell you,
I won't die, I won't prick myself.

ای منکر مخدومی شمس الحق تبریزی
ز اقرار چو تو کوری بیزارم و بیزارم

Oh denier of the masterhood of Shams al-Haq Tabrizi,
From your confession, I am disgusted and repulsed.

غزل ۱۴۶۰: بشکسته سر خلقی سر بسته که رنجورم

Ghazal 1460: With a broken head, I am bound in suffering, brought down from the heavens, naked and ashamed.

بشکسته سر خلقی سر بسته که رنجورم

برده ز فلک خرقة آورده که من عورم

With a broken head, I am bound in suffering, brought down from the heavens, naked and ashamed.

وای از دل سنگینش وز عشوه رنگینش

او نیست منم سنگین کاین فتنه همی شورم

Woe to his heavy heart and his colorful deception, he is not here, but I am heavy with this turmoil.

من در تک خونستم وز خوردن خون مستم

گویی که نیم در خون در شیره انگورم

I am alone in this solitude, intoxicated by drinking blood.

It's as if I am half in blood, half in grape syrup.

ای عشق که از زفتی در چرخ نمی گنجی

چون است که می گنجی اندر دل مستورم

Oh Love, who cannot fit in the vastness of the universe,

How do you fit in the hidden depths of my heart?

در خانه دل جستی در را ز درون بستی

مشکات و زجاجم من یا نور علی نورم

You searched in the house of the heart, and closed the door from within,

Am I the musk and glass, or the light upon light?

تن حامله زنگی دل در شکمش رومی

پس نیم ز مشکم من یک نیم ز کافورم

The pregnant body carries a blackness, while my heart wanders in its belly like Rumi,

So half of me is from musk, and half from camphor.

بردی دل و من قاصد دل از دگران جویم

نادیده همی آرم اما نه چنین کورم

You took my heart, and I seek the heart from others,

I search unseen, but not so blindly.

گر چهره زرد من در خاک رود روزی

روید گل زرد ای جان از خاک سر گورم

Although my yellow face may one day turn to dust,

May a yellow flower grow from the soil of my grave, oh soul.

آخر نه سلیمان هم بشنید غم موری

آخر تو سلیمانی انگار که من مورم

Finally, even Solomon heard the sorrow of the ant,
 Finally, you are Solomon, as if I am the ant.
 گفتی که چه می نالی صد خانه عسل داری
 می مالم و می نالم هم خرقه زنبورم
 You asked, "Why do you lament when you have a hundred houses of honey?
 I gather honey and lament, for I am also a bee in a cloak.
 می نالم از این علت اما به دو صد دولت
 نفروشم یک ذره زین علت ناسورم
 I lament for this reason, but with two hundred riches,
 I will not sell a single particle of this affliction.
 چون چنگ همی زارم چون بلبل گلزارم
 چون مار همی پیچم چون بر سر گنجورم
 Like a harp, I am in harmony, like a nightingale in a garden,
 Like a snake, I coil, like a treasure on a head.
 گویی که انا گفتی با کبر و منی جفتی
 آن عکس تو است ای جان اما من از آن دورم
 You say, "I spoke with pride and ego as my companion,
 That image is you, oh soul, but I am far from it.
 من خامم و بریانم خندنده و گریانم
 حیران کن و حیرانم در وصلم و مهجورم
 I am raw and cooked, laughing and crying,
 Confused and bewildered in union, rejected in separation.

غزل ۱۴۶۱: پایی به میان درنه تا عیش ز سر گیرم

Ghazal 1461: I'll step into the door, to enjoy life to the fullest,
 پایی به میان درنه تا عیش ز سر گیرم
 تو تلخ مشو با من تا تنگ شکر گیرم
 I'll step into the door, to enjoy life to the fullest,
 Don't be bitter with me, so I can taste the sweet.
 بی رنگ فرورفتم در عشق تو ای دلبر
 برکش تو از این خنیم تا رنگ دگر گیرم
 I lost my color in your love, oh beloved,
 Draw me out of this jug so I can take on a different hue.
 دلتنگتر از میمم چون در طمع و بیمم
 من قرص به دو نیمم چون شکل قمر گیرم
 More longing than my wine, as I am in hope and fear,
 I'll divide myself in two, to take on the shape of the moon.
 ای از رخ شاه جان صد بیذق را سلطان

بر اسب نشین ای جان تا غاشیه برگیرم
 From the face of the King of souls, a hundred droplets become a Sultan,
 Oh soul, mount the horse, so I can take the rein.
 وز باد لجاج خود وز غصه نیک و بد
 هر چند بدم در خود والله که بتر گیرم
 From my own noisy wind and from both good and bad grief,
 Although I am bad within myself, by God, I will not become worse.
 امنی است مرا از تو امنم تویی ای مه رو
 یا امن دهم زین سو یا راه خطر گیرم
 I have security from you, you are my shining moon,
 Either give me safety from this side, or I'll take the path of danger.
 چون سرو خمید از من گلزار چرید از من
 ایمان چو رمید از من ترسم که کفر گیرم
 When the cypress bent away from me, the garden withered away from me,
 When faith wavered away from me, I fear I may become a disbeliever.
 تو غمزه غمازی از تیر سپر سازی
 چون تیر تو اندازی پس من چه سپر گیرم
 You are a sly glance, making a shield out of an arrow,
 When you shoot your arrow, what shield can I take?
 زیر و زبر عشقم شمس الحق تبریز است
 جان را ز پی عشقش من زیر و زبر گیرم
 My love is under and over, Shams al-Haq of Tabriz,
 For the sake of his love, I take both low and high.

غزل ۱۴۶۲: صورتگر نقاشم هر لحظه بتی سازم

Ghazal 1462: I am a painter of forms, creating idols every moment,
 صورتگر نقاشم هر لحظه بتی سازم
 وانگه همه بتها را در پیش تو بگذازم
 I am a painter of forms, creating idols every moment,
 Then I cast all the idols before you.
 صد نقش برانگیزم با روح درآمیزم
 چون نقش تو را بینم در آتشش اندازم
 I create a hundred forms and infuse them with spirit,
 But when I see your form, I throw them in the fire.
 تو ساقی خماری یا دشمن هشیاری
 یا آنک کنی ویران هر خانه که می سازم
 Are you a drunken cupbearer or a sober enemy,
 Or the one who destroys every home I build?

جان ریخته شد بر تو آمیخته شد با تو
 چون بوی تو دارد جان جان را هله بنوازم
 The soul poured into you, mixed with you,
 When it carries your scent, I play with all souls.
 هر خون که ز من روید با خاک تو می گوید
 با مهر تو همرنگم با عشق تو هنبازم
 Every drop of blood that grows from me speaks of your soil,
 I am of the same color as your love, I dance with your passion.
 در خانه آب و گل بی‌توست خراب این دل
 یا خانه درآ جانا یا خانه بپردازم
 Without you, the house of water and flowers is ruined,
 Either come into my house, my beloved, or I will burn it down.

غزل ۱۴۶۳: شاگرد تو می باشم گر کودن و کژپوزم

Ghazal 1463: I am your student, even if I am ignorant and crooked,
 شاگرد تو می باشم گر کودن و کژپوزم
 تا زان لب خندانت یک خنده بیاموزم
 I am your student, even if I am ignorant and crooked,
 So that I may learn a smile from those smiling lips of yours.
 ای چشمه آگاهی شاگرد نمی‌خواهی
 چه حيله کنم تا من خود را به تو دردوزم
 Oh, knowledgeable spring, you do not want a student,
 What trick can I do to immerse myself in you?
 باری ز شکاف در برق تو بینم
 زان آتش دهلیزی صد شمع برافروزم
 Perhaps I may see your face in a flash of lightning,
 And light a hundred candles from that fiery corridor.
 یک لحظه بری رختم در راه که عشارم
 یک لحظه روی پیشم یعنی که قلاوزم
 For a moment, you leave me on the path, like a wanderer,
 For a moment, you appear before me, meaning I am lost.
 گه در گنهم رانی گه سوی پیشیمانی
 کژ کن سر و دنبم را من همزه مهموزم
 Sometimes you drive me towards sin, sometimes towards regret,
 Twist my head and tail, I learn the lesson of humility.
 در حوبه و در توبه چون ماهی بر تابه
 این پهلوی و آن پهلوی بر تابه همی‌سوزم
 Swimming in repentance and in sin like a fish on a frying pan,

Burning on both sides on the frying pan.
 بر تابه توام گردان این پهلوی و آن پهلوی
 در ظلمت شب با تو براقتر از روزم
 Turning on your frying pan, this way and that way,
 In the darkness of night, with you, I shine brighter than the day.
 بس کن همه تلوینم در پیشه و اندیشه
 یک لحظه چو پیروزه یک لحظه چو پیروزم
 Enough of all my deception in profession and thought,
 For a moment, I am victorious, for a moment, I am triumphant.

غزل ۱۴۶۴: سر برمزن از هستی تا راه نگردد گم

Ghazal 1464: Reveal the secret of existence, so that you may not lose your way,
 سر برمزن از هستی تا راه نگردد گم
 در بادیه مردان محوست تو را جم جم
 Reveal the secret of existence, so that you may not lose your way,
 In the wilderness of men, you are a precious gem.
 در عالم پرآتش در محو سر اندرکش
 در عالم هستی بین نیلین سر چون قاقم
 In the world of blazing fire, lose yourself in submission,
 In the world of existence, behold the Nile's head like a reed.
 زیر فلک ناری در حلقه بیداری
 هر چند که سر داری نه سر هلدت نی دم
 Under the sky's fire, in the circle of wakefulness,
 Although you have a head, you have neither head nor tail.
 هر رنج که دیده‌ست او در رنج شدیدست او
 محو است که عید است او باقی دهل و لم لم
 Every pain that he has seen, he has become that pain,
 He is annihilated, for he is the feast, the rest is drum and flute.
 سرگشتگی حالم تو فهم کن از قالم
 کای هیزم از آن آتش برخوان که و ان منکم
 Understand my confusion from my words,
 O you who are the fuel, call forth that fire which is within you.
 کی روید از این صحرا جز لقمه پرصفرا
 کی تازد بر بالا این مرکب پشمین سم
 Who will grow from this desert except for a mouthful of yellow grass?
 Who will refresh this woolen carriage up high?
 ور پرد چون کرکس خاکش بکشد واپس
 هر چیز به اصل خود بازآید می دانم

If the curtain, like the locust, pulls back the dust,
I know that everything returns to its origin.

رو آر گر انسانی در جوهر پنهانی

کو آب حیات آمد در قالب همچون خم

Bring forth, if you can, a human being from the hidden essence,
Where the water of life has come in a form like a curved vessel.

شمس الحق تبریزی ما بیضه مرغ تو

در زیر پرت جوشان تا آید وقت قم

Shams-e Tabrizi, your bird's egg

Is boiling under its feathers until the time comes for hatching.

غزل ۱۴۶۵: ای کرده تو مهمانم در پیش درآ جانم

Ghazal 1465: Oh, you who have made me a guest, come in front of me, my
soul,

ای کرده تو مهمانم در پیش درآ جانم

زان روی که حیرانم من خانه نمی دانم

Oh, you who have made me a guest, come in front of me, my soul,
From that face that bewilders me, I do not know my home.

ای گشته ز تو واله هم شهر و هم اهل ده

کو خانه نشانم ده من خانه نمی دانم

Having become mad from you, both the city and the village,
Show me the way to my home, for I do not know my home.

زان کس که شدی جایش زان کس مطلب دانش

پیش آ و مرنجانش من خانه نمی دانم

From the one whose place you have taken, learn the lesson,
Come and soothe him, for I do not know my home.

وان کز تو بود شورش می دار تو معذورش

وز خانه مکن دورش من خانه نمی دانم

If he is restless because of you, excuse him,
And do not keep him far from home, for I do not know my home.

من عاشق و مشتاقم من شهره آفاقم

رحم آر و مکن طاقم من خانه نمی دانم

I am a lover and yearning, I am famous in the horizons,
Have mercy and do not make me suffer, for I do not know my home.

ای مطرب صاحب صف می زن تو به زخم کف

بر راه دلم این دف من خانه نمی دانم

Oh musician, playing the wine in a row, striking the drum with a wound,
On the path of my heart, this drum, I do not know my home.

شمس الحق تبریزم جز با تو نیامیزم
می افتم و می خیزم من خانه نمی دانم
I am Tabriz, the sun of truth, I cannot be without you,
I fall and rise, for I do not know my home.

غزل ۱۴۶۶: در عشق سلیمانی من همدم مرغانم

Ghazal 1466: In love, I am the companion of the birds of Solomon,

در عشق سلیمانی من همدم مرغانم
هم عشق پری دارم هم مرد پری خوانم
In love, I am the companion of the birds of Solomon,
I have both love for fairies and call myself a fairy man.

هر کس که پری خوتر در شیشه کنم زودتر

برخوانم افسونش حراقه بجنابم
If I put a fairy in a glass, quickly
I'll recite a spell and make it dance.

زین واقعه مدهوشم باهوشم و بی هوشم

هم ناطق و خاموشم هم لوح خموشانم

This incident makes me bewildered, conscious, and unconscious
I am both talkative and silent, I am also the tablet of the silent ones.

فریاد که آن مریم رنگی دگر است این دم

فریاد کز این حالت فریاد نمی دانم

The cry is that Mary's color is different at this moment
The cry is that from this state, I do not know how to cry.

زان رنگ چه بی رنگم زان طره چو آونگم

زان شمع چو پروانه یا رب چه پریشانم

From that color, how colorless I am, from that hair, how like a reed I am

From that candle, like a moth, oh Lord, how restless I am.

گفتم که مها جانی امروز دگر سانی

گفتا که بر او منگر از دیده انسانم

I said, "Oh moon-faced one, today you seem different.

She replied, "Don't look at me with human eyes.

ای خواجه اگر مردی تشویش چه آوردی

کز آتش حرص تو پردود شود جانم

Oh master, if you were a man, what trouble have you brought?

From the fire of your greed, my soul is turned to ashes.

یا عاشق شیدا شو یا از بر ما واشو

در پرده میا با خود تا پرده نگردانم

Become a mad lover or leave our embrace,

Come behind the veil with me, so I won't turn the veil.

هم خونم و هم شیرم هم طفلم و هم پیرم

هم چاکر و هم میرم هم اینم و هم آنم

I am both blood and milk, both child and old,
I am both servant and master, both this and that.

هم شمس شکرریزم هم خطه تبریزم

هم ساقی و هم مستم هم شهره و پنهانم

I pour out thanks like Shams, I am from Tabriz,
I am both the wine-bearer and the drunk, both famous and hidden.

غزل ۱۴۶۷: این شکل که من دارم ای خواجه که را مانم

Ghazal 1467: This form that I have, oh master, whom shall I keep it for?

این شکل که من دارم ای خواجه که را مانم

یک لحظه پری شکلم یک لحظه پری خوانم

This form that I have, oh master, whom shall I keep it for?
For a moment, I am a fairy in form, for a moment, I am called a fairy.

در آتش مشتاقی هم جمعم و هم شمعم

هم دودم و هم نورم هم جمع و پریشانم

In the fire of longing, I am both the gatherer and the candle,
I am both smoke and light, both gathered and scattered.

جز گوش رباب دل از خشم نمالم من

جز چنگ سعادت را از زخمه نرنجانم

I cannot bear anything but the sound of the lute in my heart,
I cannot endure the joy of fortune except through its wounds.

چون شکر و چون شیرم با خود زنم و گیرم

طبعم چو جنون آرد زنجیر بجنانم

Like sugar and milk, I mix and hold myself,
When my nature becomes crazy, I shake off the chains.

ای خواجه چه مرغم من نی کبکم و نی بازم

نی خوبم و نی زشتم نی اینم و نی آنم

Oh master, what bird am I? Not a partridge, nor a hawk,
Neither beautiful nor ugly, neither this nor that.

نی خواجه بازارم نی بلبل گلزارم

ای خواجه تو نامم نه تا خویش بدان خوانم

I am neither a merchant nor a nightingale in a garden,
Oh master, my name is not for me to call myself.

نی بنده نی آزادم نی موم نه پولادم

نی دل به کسی دادم نی دلبر ایشانم

I am neither a slave nor free, neither wax nor iron,
I have not given my heart to anyone, nor am I their beloved.

گر در شرم و خیرم از خود نهام از غیرم
آن سو که کشد آن کس ناچار چنان رانم

If I am not in shame or goodness from myself, but from others,
I am compelled to be driven in such a way by the one who pulls me.

غزل ۱۴۶۸: امروز خوشم با تو جان تو و فردا هم

Ghazal 1468: Today I am happy with you, my soul, and tomorrow too

امروز خوشم با تو جان تو و فردا هم

از تو شکرافشانم این جا هم و آن جا هم

Today I am happy with you, my soul, and tomorrow too

I sprinkle sugar from you here and there

دل باده تو خورده وز خانه سفر کرده

ما بی دل و دل با تو با ما هم و بی ما هم

The heart has drunk from your wine and has traveled away from home

Our hearts are with you, both with us and without us

ای دل که روانی تو آن سوی که دانی تو

خدمت برسان از ما آن جا و موصی هم

Oh heart, that your spirit is beyond what you know

Serve us there and be our guide

ما منتظر وقت و دل ناظر تو داریم

در حالت آرامش در شورش و غوغا هم

We wait for the moment, while your heart is always watching

In a state of calmness, amidst turmoil and commotion

از باده و باد تو چون موج شده این دل

در مستی و پستی خوش در رفعت و بالا هم

From your wine and breeze, my heart has become like a wave
In drunkenness and humility, happy in both exaltation and ascent

ابر خوش لطف تو با جان و روان ما

در خاک اثر کرده در صخره و خارا هم

Your gracious cloud has left its mark

On our souls and spirits, on rocks and thorns alike

با تو پس از این عالم بی نقش بنی آدم

خوش خلوت جان باشد آمیزش جانها هم

With you, after this, the formless world of humanity

Will be a pleasant solitude, a blending of souls.

زان غمزه مست تو زان جادو و جادوخوا

خیره شده هر دیده نادان هم و دانا هم
 From your drunken gaze, from that magic and sorcery
 Every eye, ignorant and wise, has become entranced.
 من ننگ نمی دارم مجنونم و می دانی
 هم عرق جنون دارم از مایه و سودا هم
 I am not ashamed, you know I am like Majnun
 I have the sweat of madness, from passion and burning as well.
 از آتش و آب او ای جسته نشان بنگر
 در آب دو چشم ما در زردی سیما هم
 Look at the signs of fire and water in him, O seeker
 In the water of our eyes, even the yellow of his face
 در عالم آب و گل در پرده جان و دل
 هم ایمنی از عشقت وین فتنه و غوغا هم
 In the world of water and clay, in the veil of soul and heart
 There is safety from your love, and also this turmoil and commotion.
 زان طره روحانی زان سلسله جانی
 زار تو بر بسته هم مؤمن و ترسا هم
 From that spiritual hair, from that chain of life
 Your tied belt, both faithful and fearful.

غزل ۱۴۶۹: بیخود شده‌ام لیکن بیخودتر از این خواهم

Ghazal 1469: I am intoxicated, but I will become more intoxicated with you.
 With your eyes, I say I am drunk, and I will remain so.
 بیخود شده‌ام لیکن بیخودتر از این خواهم
 با چشم تو می گویم من مست چنین خواهم
 I am intoxicated, but I will become more intoxicated with you. With your eyes, I say I
 am drunk, and I will remain so.
 من تاج نمی خواهم من تخت نمی خواهم
 در خدمت افتاده بر روی زمین خواهم
 I do not desire a crown, nor do I desire a throne
 In your service, I have fallen upon the face of the earth.
 آن یار نکوی من بگرفت گلوی من
 گفتا که چه می خواهی گفتم که همین خواهم
 My beloved took hold of my throat
 Asked, "What do you want?" I replied, "This is what I want.
 با باد صبا خواهم تا دم بزنم لیکن
 چون من دم خود دارم همراز مهین خواهم
 With the morning breeze, I will take a breath, but

As I hold my breath, I will be in harmony with the sublime.
 در حلقه میقاتم ایمن شده ز آفاتم
 مومم ز پی ختمت زان نقش نگین خواهم
 In the circle of my destiny, I have been protected from calamities
 My wax, for the sake of your seal, will become a precious gem.
 ماهی دگر است ای جان اندر دل مه پنهان
 زین علم یقینستم آن عین یقین خواهم
 Another fish exists, O soul, hidden in the heart of the moon
 From this knowledge of certainty, I seek the essence of certainty.

غزل ۱۴۷۰: جانم به فدا بادا آن را که نمی‌گویم

Ghazal 1470: Let my soul be sacrificed for the one I do not speak of,
 جانم به فدا بادا آن را که نمی‌گویم
 آن روز سیه بادا کو را بنمی‌جویم
 Let my soul be sacrificed for the one I do not speak of,
 That dark day when I do not seek him.
 یک باره شوم رسوا در شهر اگر فردا
 من بر در دل باشم او آید در کویم
 If I am disgraced in the city all at once,
 I will be at the door of my heart, and he will come to my alley.
 گفتم صنم مه رو گه گاه مرا می‌جو
 کز درد به خون دل رخساره همی‌شویم
 I said to my beloved, "Occasionally seek me out,
 For from the pain, my heart's blood washes my face.
 گفتا که تو را جستم در خانه نبودی تو
 یا رب که چنین بهتان می‌گوید در رویم
 He said, "I searched for you, but you were not in the house.
 Oh Lord, why does he speak such falsehoods to my face?
 یک روز غزل گویان والله سپارم جان
 زیرا که چو مو شد جان از بس که همی‌مویم
 One day, I will recite poetry and entrust my soul to God,
 For when my soul becomes like hair, I will keep combing it.

غزل ۱۴۷۱: مخمورم پرخواره اندازه نمی‌دانم

Ghazal 1471: I am intoxicated, I don't know my limits
 مخمورم پرخواره اندازه نمی‌دانم
 جز شیوه آن غمزه غمازه نمی‌دانم

I am intoxicated, I don't know my limits
 I only know the style of that teasing glance
 یاران به خبر بودند دروازه برون رفتند
 من بیره و سرمستم دروازه نمی‌دانم
 My friends knew the news and went out the door,
 I am lost and intoxicated, I don't know the door.
 آوازه آن یاران چون مشک جهان پر شد
 ز آواز بشد عqlم آوازه نمی‌دانم
 The voice of those beloved ones filled the world like musk,
 My mind was lost in that voice, I don't know the voice.
 تا روی تو را دیدم من همچو گل تازه
 گشتم خرف و کهنه ار تازه نمی‌دانم
 When I saw your face, I became like a fresh flower,
 I don't know if I am old or new anymore.
 گویند که لقمان را یک کازه تنگی بد
 زین کوزه میی خوردم کان کازه نمی‌دانم
 They say that Lakhman had a narrow jug,
 I drank from this jug, I don't know that jug.

غزل ۱۴۷۲: دگر بار دگر بار ز زنجیر بجستم

Ghazal 1472: Once again, once again, I have broken free from these chains

دگر بار دگر بار ز زنجیر بجستم
 از این بند و از این دام زبون گیر بجستم
 Once again, once again, I have broken free from these chains
 I have escaped from this bondage and this trap.
 فلک پیر دوتایی پر از سحر و دغایی
 به اقبال جوان تو از این پیر بجستم
 The sky is an old duality, full of magic and deception
 I have sought refuge in your youthfulness from this old duality.
 شب و روز دویدم ز شب و روز بریدم
 و زین چرخ بپرسید که چون تیر بجستم
 I ran day and night, I cut through day and night
 And this sky asked me how I flew like an arrow.
 من از غصه چه ترسم چو با مرگ حریفم
 ز سرهنگ چه ترسم چو از میر بجستم
 Why should I fear sorrow when death is my companion?
 Why should I fear the colonel when I have escaped from the king?
 به اندیشه فروبرد مرا عقل چهل سال

به شصت و دو شدم صید و ز تدبیر بجستم
 My mind plunged into thought for forty years,
 At sixty-two, I caught my prey and escaped by strategy.
 ز تقدیر همه خلق کر و کور شدستند
 ز کر و فر تقدیر و ز تقدیر بجستم
 From destiny, all people have become blind and deaf,
 I have sought from action and fate, and from destiny.
 برون پوست درون دانه بود میوه گرفتار
 ازان پوست وزان دانه چو انجیر بجستم
 The outside is the skin, inside is the seed, the fruit is trapped,
 From that skin and that seed, I sought like a fig.
 ز تأخیر بود آفت و تعجیل ز شیطان
 ز تعجیل دلم رست و ز تأخیر بجستم
 Delay is a calamity, and haste is from Satan,
 My heart was saved from haste, and I sought from delay.
 ز خون بود غذا اول و آخر شد خون شیر
 چو دندان خرد رست از آن شیر بجستم
 The food was first blood, and in the end, the milk became blood,
 When my teeth grew, I sought that milk.
 پی نان بدویدم یکی چند به تزویر
 خدا داد غذایی که ز تزویر بجستم
 I ran after bread for a while, through deception,
 God gave me food that I sought from deception.
 خممش باش خممش باش به تفصیل مگو بیش
 ز تفسیر بگویم ز تف سیر بجستم
 Be silent, be silent, don't speak in detail anymore,
 I sought from the essence, not from interpretation.

غزل ۱۴۷۳: بیایید بیایید به گلزار بگردیم

Ghazal 1473: Let us come, let us come, and wander in the garden,
 بیایید بیایید به گلزار بگردیم
 بر این نقطه اقبال چو پرگار بگردیم
 Let us come, let us come, and wander in the garden,
 Around this point of destiny, like a flying bird, let us wander.
 بیایید که امروز به اقبال و به پیروز
 چو عشاق نوآموز بر آن یار بگردیم
 Come, for today we shall seek victory and triumph,
 Like new lovers, let us search for that beloved.

بسی تخم بکشتیم بر این شوره بگشتیم
 بر آن حب که نگنجید در انبار بگردیم
 We have sown many seeds on this barren land,
 Let us search for that love which cannot be contained in any storehouse.
 هر آن روی که پشت است به آخر همه زشت است
 بر آن یار نکوروی وفادار بگردیم
 Every face that has a back is ultimately ugly,
 Let us search for that loyal friend who has no deceitful face.
 چو از خویش برنجیم زبون شش و پنجیم
 یکی جانب خمخانه خمار بگردیم
 When we depart from ourselves, we become tongue-tied and bewildered,
 Let us search for intoxication in the tavern.
 در این غم چو نزاریم در آن دام شکاریم
 دگر کار نداریم در این کار بگردیم
 In this sorrow, we are like a spectator, in that trap, we are like a prey,
 We have no other task, let us search within this task.
 چو ما بی سر و پاییم چو ذرات هواپییم
 بر آن نادره خورشید قمروار بگردیم
 As we are headless and footless, like particles of air,
 Let us search for that rare sun and moon on the path.
 چو دولا ب چه گردیم پر از ناله و افغان
 چو اندیشه بی شکوت و گفتار بگردیم
 Like a revolving wheel, we wander, full of lament and sorrow,
 Let us search for thought without complaint and speech.

غزل ۱۴۷۴: حکیمیم طبیبیم ز بغداد رسیدیم

Ghazal 1474: We are wise and skilled physicians who have arrived from
 Baghdad,
 حکیمیم طبیبیم ز بغداد رسیدیم
 بسی علتیان را ز غم باز خریدیم
 We are wise and skilled physicians who have arrived from Baghdad,
 We have cured many ailments with our remedies for sorrow.
 سبل های کهن را غم بی سر و بن را
 ز رگ هاش و پی هاش به چنگاله کشیدیم
 We plucked the sorrows from the ancient water channels,
 With our claws, we drew them from their veins and arteries.
 طبیبان فصیحیم که شاگرد مسیحیم
 بسی مرده گرفتیم در او روح دمیدیم

We are eloquent physicians, disciples of Christ,
We have taken many dead and breathed life into them.

بپرسید از آن‌ها که دیدند نشان‌ها

که تا شکر بگویند که ما از چه رهییم

Ask those who have seen the signs,
So they may speak of what path we have been freed from.

رسیدند طبیبان ز ره دور غریبان

غریبانه نمودند دواها که ندیدیم

The physicians arrived from a distant path of strangers,
They showed us remedies that we had never seen before.

سر غصه بکوبیم غم از خانه بروییم

همه شاهد و خوبیم همه چون مه عیدیم

We knock on the door of sorrow and leave the house,
We are all witnesses and beautiful, we are all like the Eid moon.

طبیبان الهیم ز کس مزد نخواهیم

که ما پاک روانیم نه طماع و پلیدیم

We are divine physicians, we seek no reward from anyone,
For we are pure of spirit, not greedy or corrupt.

مپندار که این نیز هلیله‌ست و بلبله‌ست

که این شهره عقاقیر ز فردوس کشیدیم

Do not think that this is just a carnival and a revelry,
For we have brought these famous delicacies from paradise.

حکیمان خبریم که قاروره نگیریم

که ما در تن رنجور چو اندیشه دویدیم

We are wise physicians, we do not take the potion,
For we have run in the sick body like a thought.

دهان باز مکن هیچ که اغلب همه جغدند

دگر لاف می‌ران که ما بازپریدیم

Do not open your mouth, for most are owls,
Do not boast, for we have flown again.

غزل ۱۴۷۵: بجوشید بجوشید که ما اهل شعاریم

Ghazal 1475: Boil, boil, for we are people of passion

بجوشید بجوشید که ما اهل شعاریم

بجز عشق به جز عشق دگر کار نداریم

Boil, boil, for we are people of passion
Other than love, we have no other occupation.

در این خاک در این خاک در این مزرعه پاک

بجز مهر به جز عشق دگر تخم نکاریم
 In this soil, in this soil, in this pure field,
 Other than love, we sow no other seed.
 چه مستیم چه مستیم از آن شاه که هستیم
 بیایید بیایید که تا دست برآریم
 What intoxication, what intoxication from that King whom we are
 Come, come, so that we may raise our hands.
 چه دانیم چه دانیم که ما دوش چه خوریم
 که امروز همه روز خمیریم و خمیریم
 What do we know, what do we know, of what we ate last night,
 That today we are all dough and intoxicated.
 می‌رسید می‌رسید ز احوال حقیقت
 که ما باده پرستیم نه پیمانه شماریم
 Do not ask, do not ask about the state of reality,
 For we worship wine, not the counting of cups.
 شما مست نگشتید وزان باده نخوردید
 چه دانید چه دانید که ما در چه شکاریم
 You did not become intoxicated and did not drink from that wine,
 What do you know, what do you know, of what hunt we are in.
 نیفتیم بر این خاک ستان ما نه حصیریم
 برآیم بر این چرخ که ما مرد حصاریم
 We do not stand on this earth like reeds, we are not made of straw,
 We rise up to this sky, for we are men of the fortress.

غزل ۱۴۷۶: طبیب حکیم طبیبان قدیم

Ghazal 1476: I am a physician, a sage, an ancient healer,
 طبیب حکیم طبیبان قدیم
 شرابیم و کبابیم و سهیلیم و ادیمیم
 I am a physician, a sage, an ancient healer,
 We are wine, kebab, the Milky Way, and eternity.
 چو رنجور تن آید چو معجون نجاتیم
 چو بیمار دل آید نگاریم و ندیمیم
 When the body is sick, we are the remedy of success,
 When the heart is ill, we are the beloved and the friend.
 طبیبان بگریزند چو رنجور بمیرد
 ولی ما نگریزیم که ما یار کریمیم
 Physicians flee when the patient dies,
 But we do not flee, for we are the generous friend.

شتابید شتابید که ما بر سر راهیم
 جهان درخور ما نیست که ما ناز و نعیمیم
 Hurry, hurry, for we are on a journey,
 The world is not worthy of us, for we are the beloved and the blissful.
 غلط رفت غلط رفت که این نقش نه ماییم
 که تن شاخ درختی است و ما باد نسیمیم
 Went astray, went astray, for this form is not ours,
 For the body is a branch of a tree, and we are a gentle breeze.
 ولی جنبش این شاخ هم از فعل نسیم است
 خمش باش خمش باش هم آئیم و هم اینیم
 But the movement of this branch is also from the action of the breeze,
 Be silent, be silent, for we are both this and that.

غزل ۱۴۷۷: از اول امروز چو آشفته و مستیم

Ghazal 1477: From the beginning of today, we are like restless and intoxicated ones,

از اول امروز چو آشفته و مستیم
 آشفته بگوییم که آشفته شدستیم
 From the beginning of today, we are like restless and intoxicated ones,
 Let us say we have become restless.
 آن ساقی بدمست که امروز درآمد
 صد عذر بگفتیم و زان مست نرستیم
 That wine-bearer has arrived today,
 We made a hundred excuses and did not remain sober.
 آن باده که دادی تو و این عقل که ما راست
 معذور همی‌دار اگر جام شکستیم
 That wine you gave us and this reason we possess,
 Forgive us if we break the cup.
 امروز سر زلف تو مستانه گرفتیم
 صد بار گشادیمش و صد بار ببستیم
 Today we became intoxicated by your locks,
 We opened and closed them a hundred times.
 زندان خرابات بخوردند و برفتند
 ماییم که جاوید بخوردیم و نشستیم
 The drunkards drank and left the tavern,
 We are the ones who drank eternally and sat down.
 وقت است که خوبان همه در رقص درآیند
 انگشت زنان گشته که از پرده بجستیم